

اهداف کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان

دکتر سید یحیی (رحیم) صفوی

دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه امام حسین (ع)

عبدالمهدی شیخانی

کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

حادثه یازدهم سپتامبر سر فصل جدیدی بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بود. این حادثه را می توان بزرگترین اعتراض به سیاست های ایالات متحده دانست. دولت آمریکا با این استدلال که مورد تهاجم عملیاتی تروریستی قرار گرفته، دفاع را حق خود دانست. از همان روزهای اول، انگشت اتهام به سوی شبکه القاعده متوجه شد. سپس دولت آمریکا با ارائه اسنادی این گروه را مسئول حوادث دانست و در مدت زمانی کوتاه نیروهای خود را برای حمله به افغانستان، مقر این گروه آماده نمود و با همکاری جامعه جهانی تحت عنوان مبارزه با تروریسم، توانست این کشور را به راحتی و در مدت زمانی کوتاه اشغال نماید.

ایالات متحده تلاش کرد واقعه ی ۱۱ سپتامبر را، ابزاری برای دستیابی اهدافش در سطح جهان تبدیل نماید. مبارزه با تروریسم و تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان را می توان به عنوان هدفی کوتاه مدت و دستاویزی برای هدف طولانی مدت این کشور برشمرد، اما آمریکا ورای مبارزه با تروریسم هدف بلندتری را دنبال می کرد. تثبیت هژمونی بر نظام جهانی را می توان به عنوان هدف بلند مدت ایالات متحده در تهاجم نظامی به افغانستان دانست که در سایه دست آویز قرار دادن هدف کوتاه مدتش در صدد دستیابی به آن بود. دولت آمریکا طی دکترینی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر جهان را به دو قطب دوست و دشمن تقسیم نمود تا بدین وسیله در جهت پایه گذاری و تثبیت هژمونی کشورش گام بردارد.

افغانستان از ویژگی های ژئوپلیتیک ویژه ای برخوردار بود که ایالات متحده می توانست با حضور در آن به بهانه شعار مبارزه با تروریسم و بهره گیری از پتانسیل های این کشور راه را برای هدف بلند مدتش یعنی تثبیت هژمونی بر جامعه جهانی هموار سازد.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، تروریسم، هژمونی.

مقدمه

حادثه یازدهم سپتامبر تحول جدیدی را در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به همراه داشت. در رابطه با این حادثه، حقوقدانان و سیاستمداران نظرات متفاوتی ارائه داده اند؛ مسئولان آمریکایی به ویژه جرج بوش رئیس جمهور این کشور حادثه ۱۱ سپتامبر را جنگ و حمله مسلحانه ارزیابی نموده و از حق دفاع مشروع برای مقابله با آن سخن رانند. بنابراین دولت آمریکا با این استدلال که مورد تهاجم قرار گرفته، دفاع را حق خود دانست.

شبکه القاعده به عنوان گروهکی که سابقه حملات تروریستی علیه آمریکا را دشت از همان ابتدا، به عنوان مضمون اصلی این حملات مورد توجه قرار گرفت. سپس دولت آمریکا کشور افغانستان را که پناه گاه این گروه بود با شعار مبارزه با تروریسم به همراهی جامعه جهانی مورد حمله قرار داد و توانست آن را در مدت زمانی کوتاه اشغال نماید. ایالات متحده آمریکا تلاش کرد واقعه ۱۱ سپتامبر را، ابزاری برای دستیابی اهدافش در سطح جهان تبدیل نماید. اهدافی چون دفاع مشروع از آمریکا در مقابل اقدامات تروریستی با شعار مبارزه با تروریسم، تکمیل حلقه محاصره هارتلند انرژی و تثبیت هژمونی کشور بر جامعه جهانی. بدین ترتیب، طی دکترینی جدید؛ پس از حادثه ۱۱ سپتامبر جهان را به دو قطب دوست و دشمن تقسیم نمود تا بدین وسیله در جهت پایه گذاری و تثبیت هژمونی کشورش گام بردارد.

علی رغم این مسائل ویژگی های ژئوپلیتیک افغانستان همچون: (۱) مجاورت با روسیه و چین دو رقیب قدرتمند آمریکا (۲) نزدیکی به خاورمیانه (۳) پسترش هرچه بیشتر ناتو به شرق (۴) همسایگی افغانستان با کشور ایران، مرکز هارتلند انرژی (۵) مجاورت با آسیای مرکزی و قفقاز (۶) نزدیکی به اقیانوس هند، تنگه هرمز و خلیج فارس (۷) همسایگی با دو قدرت نوپای اتمی یعنی پاکستان و هند، از مواردی بود که ایالات متحده را برآن داشت، با حضور در افغانستان علاوه بر مبارزه با تروریسم به عنوان هدفی کوتاه مدت، مقدمات تثبیت هژمونی خود بر جامعه جهانی به عنوان هدفی بلند مدت فراهم سازد. در این مقاله برآنیم با بررسی ویژگی های فوق، اهداف کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده آمریکا را در حمله به افغانستان مورد مطالعه و پژوهش قرار دهیم.

مبانی نظری پژوهش: ژئوپلیتیک و نظریات مهم آن

مفهوم ژئوپلیتیک که در زبان فارسی از آن به عنوان سیاست جغرافیایی یاد می شود به عنوان دانشی که از بطن علوم جغرافیایی سیاست برخاسته، مسیری طولانی داشته و مانند هر مفهوم دیگری توسعه یافته و حیاتی را در بستر زمان سپری کرده است. واژه ژئوپلیتیک ابتدا در سال ۱۸۹۹م. توسط رودولف کیلن^۱ که تحت تأثیر کتاب "جغرافیای سیاسی" فردریک راتزل قرار داشت ارائه شد. مقصود کیلن از ژئوپلیتیک رابطه جغرافیای طبیعی و زمین با سیاست بود. در نهاد این تعریف، اندیشه های امپریالیستی نهفته بود و به همین سبب تا بعد از جنگ سرد ژئوپلیتیک برای توصیف نزاع و مجادله جهانی بین شوروی سابق و آمریکا بر سر کنترل کشورها و منابع استراتژیک به کار گرفته می شد (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۳-۳۶۵).

^۱ . Rudolf Kjelen

در طول نیمه اول قرن بیستم ژئوپلیتیک عمدتاً به نقش عوامل جغرافیایی در تعیین سیاست خارجی کشورها اشاره داشت و نظریه هائی که در این دوره توسط علمای ژئوپلیتیک ارائه شد نیز ناظر بر همین معنا بود. بدین ترتیب ژئوپلیتیک در اوایل دوره شکل گیری یعنی بین سالهای ۱۸۷۵ تا ۱۹۴۵ به عنوان شکلی از دانش قدرت، موضوع رقابت قدرت های استعماری قرار می گیرد و ارتباط این علم با نظامی گری، خصوصاً پیامدهای جنگ جهانی دوم، سبب شد تا این اصطلاح برای یک تا دو دهه، حتی در مطالعات سیاسی در روابط بین الملل مورد استفاده قرار نگیرد. سپس در اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ مجدداً احیا شد. احیاء تفکرات و نوشته های ژئوپلیتیک را بایستی مدیون جو متغیر سیاسی و اقتصادی بین المللی دانست (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۲۲-۲۵). در بیست سال اخیر ژئوپلیتیک با عنوان؛ ژئوپلیتیک انتقادی یا ژئوپلیتیک مقاومت هویدا گشت. این دانش امروز متواضعانه تر از گذشته، روش تحلیل و تبیین عواملی است که صحنه رقابت بین المللی را تحت تأثیر قرار می دهند. بنابراین هدف آن شناخت منطقی و جزء به جزء رفتار گروه های انسانی و به ویژه دولت هاست (لورو-توال، ۱۳۸۱: ۳۴).

ژئوپلیتیک از بدو پیدایش، نظریات متعددی را به خود دیده است که در جهت پویایی هرچه بیشتر آن تأثیرات شگرفی داشته است. نظریاتی چون قدرت دریایی ماهان، هارتلند مکیندر، ریملند اسپایکمن، هارتلند انرژری جفری کمب و... در این پژوهش سعی بر آن شده است مهمترین نظریات ژئوپلیتیک را که بیان کننده جایگاه ژئوپلیتیک افغانستان در سیاست گذاری های قدرت های جهانی است به اختصار آورده شود.

الف) نظریه قدرت دریایی (آلفرد تایر ماهان):

از زمان های قدیم دسترسی به دریا یکی از عوامل مهم توسعه طلبی کشورها بوده است. آلفرد تایر ماهان^۱ (۱۸۴۰-۱۹۱۴) یکی از نظریه پردازان شاخص آمریکایی، چهل سال از عمر خود را در نیروی دریایی این کشور گذراند. وی «توان دریایی» را اساس قدرت ملی می دانست و بیش از هر فرد دیگری به ثوری قدرت دریایی و استراتژی آن اهمیت داد و توانست در خط مشی نیروی دریایی آمریکا تغییرات مهمی ایجاد کند (عزتی، ۱۳۸۰: ۵۲). در دوره ای که حاکمیت قطعی آمریکا بر روی خشکی تحقق یافت؛ ماهان آوای سلطه بر دریاها را سرداد. به گمان وی توفیق برخی از کشورها (مانند بریتانیا) در جای دادن خود بر تارک سلسله مراتب دولت ها مدیون همین عامل است (لورو-توال، ۱۳۸۱: ۲۰-۱۹). بنابراین وی سلطه بر دریاها، به خصوص تنگه های راهبردی را برای وجود قدرت های بزرگ ضروری می دانست.

ماهان، قدرت را محاصره شده از سوی یک قدرت دریایی تصور می کرد، زیرا قدرت های اقیانوسی همیشه دست بالا را خواهند داشت. وی معتقد بود که انگلیس به عنوان یک کشور دریایی از چنین امکانی برخوردار بود. آمریکا نیز می توانست قدرت دریایی برتر باشد زیرا از موقعیت جغرافیایی امنی برخوردار است و به دو اقیانوس راه داشته و از دسترس سایر کشورهای بزرگ به دور است (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۲۳۵). بدین لحاظ، ماهان به دولت آمریکا توصیه می کرد که برای تامین آذراه های دریایی و تنگه های استراتژیک، نیروی دریایی خود را تقویت کند. واقعیت کنونی نیز حکایت از این دارد که، به رغم گذشت سال ها از این نظریه، به دلیل هرچه بیشتر شدت مبادلات جهانی و

1-Alfred Tayer Mahan

وابستگی اقتصادی کشورها به یکدیگر در حال حاضر نیز تامین امنیت دریاها برای تداوم جریان اقتصاد از مهمترین مسائل قدرت های جهانی است.

(ب) نظریه قلب زمین (سر هلفورد مکیندر):

تئوری هارتلند «سرزمین قلب» را باید سرآغاز همه بحث های ژئوپلیتیک قرن بیستم دانست چراکه همچنان معروفترین مدل جغرافیایی در بحث های سیاسی جهان شناخته می شود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۴۵). این نظریه از سوی سر هلفورد مکیندر^۱ (۱۸۶۱-۱۹۴۷) در مقاله "محور جغرافیایی تاریخ"^۲ در سال ۱۹۰۴ ارائه و در سال ۱۹۴۳ تکمیل گردید. او در نوشته اش کوشیده است سراسر جهان ژئوپلیتیک را مورد مطالعه قرار دهد و در آن وقایع سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۴ را پیش‌بینی کند (اتوتایل-ژیروید، ۱۳۸۰: ۹۳).

مکیندر در پیامی بریتانیا را در برابر یک قدرت از خشکی سربرآورده، نسبت به گذشته آسیب پذیرتر دانسته و اصالت را در تولید قدرت به خشکی می‌داد. براساس این نظریه خشکی بزرگ اوراسیا دارای ناحیه‌ای غیرقابل دسترسی از سوی قدرت دریایی بود که نقش یک دژ را بازی می کرد که در طول تاریخ همیشه کانون فشار به اطراف خود بوده است. مکیندر سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را جزیره جهانی^۳ نامگذاری کرد و محور مرکزی آن را هارتلند نامید. سپس نظریه خود را چنین بیان نمود: "هرکس بر اروپای شرقی حکومت کند حاکم قلب زمین و ناحیه محور خواهد بود. کسی که بر قلب زمین حاکم شود فرمانروای جزیره جهانی خواهد بود. کسی که بر جزیره جهانی حاکم شود فرمانروای جهان خواهد بود" (تیلور، ۲۰۰۰: ۵۲).

در سال ۱۹۴۳ مکیندر مضمون قلب جهان را به شکلی صریح تر تعریف کرد و دامنه غربی هارتلند را تا حدود کشورهای اروپای شرقی توسعه داد. بر این اساس قلب جهان منطقه وسیعی است که شامل بخش بزرگی از ایران، افغانستان، آسیای مرکزی و بخش مهمی از روسیه می شود. مکیندر معتقد بود قلب جهان بزرگترین دژ طبیعی جهان است و بهترین وضعیت دفاعی را به لحاظ راهبردی در اختیار دارد.

(ج) نظریه ریملند (نیکولاس اسپایکمن):

این نظریه از سوی نیکولاس جان اسپایکمن^۴ (۱۸۹۳-۱۹۴۳) استاد روابط بین المللی ارائه گردید. اسپایکمن ضمن نظریه هارتلند نواحی اطراف هارتلند را که با عنوان هلال داخلی و خارجی مورد توجه مکیندر بود "ریملند"^۵ نامگذاری کرده و برای این منطقه اهمیتی بیشتر از هارتلند قائل بود و در مقام رد یا پاسخ به تئوری مکیندر، مدعی شد که ناحیه اصلی در هارتلند، هلال داخلی است؛ زیرا این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم ساخته و از منابع انسانی بیشتری برخوردار است (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶). اسپایکمن ابراز داشت: «هرکس کنترل ریملند را بر عهده داشته باشد بر اوراسیا حکومت می کند و کسی که حاکم اوراسیا باشد سرنوشت جهان را کنترل می کند» (لور-توال، ۱۳۸۱: ۲۴).

1. Sir Helford Machinder

2. The Geographical Pirot Of History

3. World Island

4. Nicholas Spykman

5. Rimland

اسپایکمن عقیده داشت که متحدین، سیاست های خود را پس از جنگ جهانی بر پایه بازداشتن رقیب از هر نوع نفوذ و حضور در قلمرو ریملند قرار می دهند. وی دریافت خود را در مورد اهدافی که باید هدایت کننده سیاست خارجی آمریکا در خلال و پس از جنگ جهانی دوم باشند، مطرح می سازد (دوئرتی، ۱۳۷۶: ۱۶۳). ایالات متحده آمریکا به منظور دستیابی به ریملند و جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سابق به این قلمرو جغرافیایی، نظریه اسپایکمن را مورد توجه ویژه قرار داد که در دراز مدت به سیاست معروف محاصره انجامید. زنجیره این محاصره شامل ناتو در اروپا، ستو در غرب آسیا و سیتو در شرق آسیا بود. هرگاه که حلقه ای از زنجیره محاصره قطع شد، دخالت نظامی قطعیت پیدا کرد و ناحیه ریملند، به منطقه ای برای درگیری های نظامی کوچک و بزرگ دوران پس از سال ۱۹۴۵ تبدیل شد؛ مانند برلین، کره، خاورمیانه، ویتنام (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۵۶) و در جدیدترین مورد افغانستان را می توان شاهد مثال آورد.

د) بیضی انرژی استراتژیک، هارتلند انرژی (جفری کمپ):

با آغاز قرن بیست و یکم و افزایش اهمیت و نقش اقتصاد در مناسبات جهانی، چنین به نظر می رسد که نظام جهانی وارد تجربه ای جدید شده است. قرنی که در آن گفتمان ژئواکونومیک و قدرت اقتصادی، جانشین گفتمان ژئواستراتژیک و قدرت نظامی شده است. رقابت بر سر منابع انرژی همواره یکی از مسائل رایج در جهان ژئوپلیتیک بوده که ضمن رو در رو کردن قدرت ها، کشورهای تولیدکننده را نیز تهدید می نماید. نیاز روزافزون به انرژی به ویژه از سوی کشورهای تازه صنعتی شده شرق و جنوب آسیا، رقیبان جدیدی را برای مصرف کننده های سنتی ایجاد کرده و رقابت و تلاش برای استخراج، بهره برداری و انتقال انرژی و مسیرهای پیشنهادی، مسائل جدیدی را در مباحث ژئوپلیتیک گشوده است. در این میان نفت و گاز از آن حیث که در بیان انرژی جهان سهم بالایی را دارند، جایگاه ویژه ای را در مناسبات بین المللی پیدا کرده اند و سیاست بین المللی را نیز تحت الشعاع قرار داده اند (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۲). شاید هیچ چیز به اندازه نفت و گاز در سیاست جهان و تحولات ژئوپلیتیکی امروز تأثیر نداشته باشد. بحران ها و تحولات سیاسی و مناسبات متغیر جهانی و منطقه ای، به ویژه در خاورمیانه، خلیج فارس و حوزه خزر عمدتاً متأثر از عامل نفت و گاز است (همان: ۱۶۸).

جهان اندیش خبره آمریکایی، پروفیسور جفری کمپ با شناسایی و درک وضعیت موجود در نوشته ای که در سال ۱۹۹۷ منتشر کرد، مجموعه سرزمین های دربرگیرنده خلیج فارس و دریای خزر را «منطقه بیضی شکل انرژی استراتژیک»^۱ نام داده است (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۸۳). جفری کمپ، متأثر از نظریه هارتلند مکیندر، از بیضی انرژی جهانی یا هارتلند انرژی یاد می کند. این منطقه تخم مرغی شکل، از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و امارات متحده عربی را دربر می گیرد. تقریباً دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و یک سوم ذخایر گاز طبیعی جهان در اختیار کشورهای خلیج فارس قرار دارد. اگر ذخایر برآورد شده دریای خزر به آن اضافه گردد، درصد نسبی این ذخایر به بیش از ۷۰ درصد برای نفت و بیش از ۴۰ درصد برای گاز طبیعی می رسد (کمپ، ۱۳۸۳: ۱۸۷). چهار کشور اول تولیدکننده نفت دنیا و بزرگترین میدان های نفتی جهان در این منطقه قرار دارد و قلب این بیضی نیز، سرزمین ایران است.

¹ . The Strategic Enirgy Elips

در مقابل جاذبه های ژئواکونومیک هارتلند انرژی جهان، علائق ژئواکونومیک قدرت های بزرگ به ویژه ایالات متحده قرار دارد. زمانی که میزان ذخائر هارتلند انرژی به مرکزیت ایران و تقاضاهای روز افزون مصرف جهانی، به ویژه آمریکا و هم پیمانان آن را مورد بررسی و توجه قرار می دهیم، حضور و نفوذ آمریکا را در این دو منطقه سرشار از انرژی، دو منطقه ای که ایران چون پلی استراتژیک آن را به هم پیوند می دهد قابل توجه خواهد بود.

بی گمان لشکرکشی های چند سال اخیر به خاورمیانه به بهانه تروریسم و حقوق بشر، ریشه در نیازمندی های انرژی دنیا دارد و باید در هر تحلیل ژئوپلیتیک از منطقه جنوب آسیا مورد توجه قرار گیرد. از طرف دیگر آمارها نشان از افزایش فزاینده نیاز شرق آسیا و به ویژه چین به انرژی در دو دهه آینده است چراکه نیاز این کشور تا سال ۲۰۲۰ تقریباً دو برابر خواهد شد و در چنین شرایطی سیاست های تأمین انرژی این کشور قطعاً دچار تغییر خواهد شد (کمپ، ۱۳۸۳: ۴۱۱). بدین ترتیب کشورهایی که در حال تبدیل به قدرت های جهانی هستند نیز می توانند این منطقه را در زمره مناطق حیاتی خود قرار داده و باید در آینده شاهد حضور هرچه بیشتر این کشورها در مقام بازیگران خارجی در هارتلند انرژی بود.

جایگاه افغانستان در نظریات ژئوپلیتیک

به طور کلی سرزمینی محصور در خشکی افغانستان مکمل جغرافیایی-راهبردی همسایگانش است و اصولاً کشوری که دارای موقعیت راهبردی باشد، به ناچار بخشی از راهبردهای نظامی به شمار می رود. افغانستان نیز از این پتانسیل برخوردار بوده است. بدین ترتیب جاذبه های ژئوپلیتیکی افغانستان، توجه ابرقدرت ها را از زمان های گذشته بدان جلب نموده است. جایگاه این کشور در سده های ۱۸ و ۱۹ زمانی که بازی بزرگ میان روسیه و بریتانیا به اوج خود رسیده بود را می توان در تئوری قدرت دریایی ماهان مورد بررسی قرار داد. در آن زمان دسترسی هرچه بیشتر و بهتر به آب های آزاد و تنگه ها می توانست نقشی تعیین کننده در قدرت کشورها داشته باشد. روس ها در آرزوی دیرینه خود برای دسترسی به آب های گرم مترصد دست یابی به آب های اقیانوس هند و خلیج فارس بودند. از طرف دیگر بریتانیا تمامی تلاش خود را انجام می داد تا با جلوگیری از این اقدام روس ها سلطه خود را بر آب های منطقه تثبیت و تداوم بخشد. بنابراین افغانستان صحنه رقابت این دو قدرت گشته بود.

امروزه نیز افغانستان در تئوری قدرت دریایی ماهان مورد توجه می باشد زیرا قدرت ها به واسطه حضور در اقیانوس هند و خلیج فارس می توانند بر بخش اعظم انرژی دنیا نظارت داشت. بنابراین در نظریه ماهان نه تنها از اهمیت افغانستان کاسته نشده بلکه به دلیل هرچه پررنگ شدن نقش انرژی، بیشتر نیز شده است.

با ظهور ایالات متحده به عنوان قدرت جدید، به ویژه در دوره جنگ سرد، اهمیت افغانستان بیشتر از منظر تئوری هارتلند مکیندر و ریملند اسپایکمن قابل بررسی می باشد. در زمان گفتمان ژئواستراتژیک که رقابت های شوروی و آمریکا به اوج خود رسیده بود کشور افغانستان به دلیل اینکه بخشی از هارتلند را تشکیل می داد؛ مورد توجه دو قدرت شوروی و آمریکا بود. به دنبال اینکه تئوری ریملند از طرف نیکولاس اسپایکمن مطرح شد؛ ایالات متحده در نظر داشت با تسخیر مناطق ریملند، شوروی را در تنگنای بیشتر قرار دهد، بنابراین افغانستان دارای نقشی مضاعف

گشت. بدین ترتیب پس از جنگ جهانی دوم خصوصاً در زمان جنگ سرد کشور افغانستان با قرار گرفتن در نظریات هارتلند و ریملند نقشی مهم را در سیاست های کشورهای قدرتمند بازی می کرد.

به دنبال فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد گفتمان نظامی و موقعیت های ژئواستراتژیک جای خود را به گفتمان اقتصادی و موقعیت ژئواکونومیک داد. ملاک قدرت در سده بیست و یکم توانمندی اقتصادی در سطح بین المللی است و بدین لحاظ خاورمیانه و بالخصوص منطقه خلیج فارس و دریای خزر به دلیل داشتن این توانمندی از مناطق مهم ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خواهند بود. باز هم افغانستان به دلیل مجاورت با بیضی انرژی استراتژیک و همسایگی با کشور ایران مرکز هارتلند جدید بر اهمیت آن افزوده شد. امروزه با اهمیت یافتن منابع انرژی هارتلند انرژی، افغانستان می تواند اهمیت خود را در سیاست های جهانی بیشتر نشان دهد.

حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر و حضور ایالات متحده آمریکا در افغانستان:

یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده آمریکا سلسله حوادثی اتفاق افتاد که ویرانی دو برج ۱۱۰ طبقه ای مرکز تجارت جهانی و وارد کردن ۴۰۰ میلیارد دلار خسارت مادی و مرگ دلخراش هزاران انسان بی گناه را به همراه داشت. حادثه ای که جهان تا به حال عملیاتی بدین پیچیدگی و بزرگی را به خود ندیده بود (تمنا، ۱۳۸۵: ۱۴). بی مانند بودن این حملات در نوع اهدافی بود که طراحان آن برگزیده بودند؛ زیرا اهداف تعیین شده دارای ارزشی بسیار بالا و از نمادهای یک کشور بوده است. در این برج ها روزانه ۴۰ هزار نفر مشغول به کار بودند و هر روز ۱۵۰ هزار نفر در آن ها تردد داشتند (قدری سعید، ۱۳۸۵: ۲۵).

در اولین واکنش ها، اسامه بن لادن و شبکه ی القاعده، عامل حملات تروریستی در آمریکا معرفی شدند. بنا به اظهارات جرج بوش رئیس جمهور و کالین پاول وزیر خارجه وقت آمریکا «اسامه بن لادن» مظنون به طراحی حملات به مرکز تجاری و نظامی شهرهای واشنگتن و نیویورک بود. آمریکایی ها گفتند که برای گرفتن او در صورت لزوم تمامی خاک افغانستان که پناهگاه اوست را تصرف خواهند کرد. به دنبال رد درخواست گروه طالبان برای تحویل بن لادن به مقامات ایالات متحده، این کشور مقدمات حمله نظامی خود را در چاچوب گسترده ای با نام «جنگ با تروریسم» به کشور افغانستان آغاز کرد. در نتیجه در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ میلادی در حالی که هنوز چند هفته ای از حملات ۱۱ سپتامبر نگذشته بود، آمریکا به اولین جنگ قرن ۲۱ برضد افغانستان و نظام حاکم بر آن (طالبان) و شبکه القاعده به رهبری اسامه بن لادن وارد شد. مهمترین استدلال ایالات متحده دفاع مشروع پیشگیرانه^۱ بود. منظور از این استدلال این است که لازم نیست خطری عینی متوجه منافع ملی آمریکا شود تا این کشور دست به حمله زند، بلکه احتمال وجود خطر نیز برای کاربرد زور کافی است (اطاعت، ۱۳۸۷: ۶۰).

حمله آمریکا به افغانستان، به دلیل شرایط ویژه نظام بین الملل و نیز شرایط خاص داخلی افغانستان، در کوتاه مدت به موفقیت انجامید. محققان مهمترین دلیل پیروزی سریع آمریکا در این جنگ را همکاری کشورهای مختلف در سایه مبارزه با تروریسم در کنار شرایط داخلی افغانستان دانسته اند. با شکست طالبان، آمریکا در راستای عملی ساختن شعارهایش در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۱ کنفرانسی به منظور پایان دادن به مناقشات داخلی افغانستان و تعیین آینده

¹ . Preemptive War

نظام حاکم بر افغانستان با نظارت سازمان ملل متحد برگزار کرد. سرانجام در ۵ دسامبر ۲۰۰۱ تصمیم به تشکیل دولت موقت به ریاست حامد کرزای گرفته شد (قدری سعید، ۱۳۸۵: ۱۰۶-۱۰۵).

تهاجم نظامی ایالات متحده آمریکا به افغانستان به بهانه مبارزه با تروریسم:

واژه ترور (Terror) از ریشه لاتین (Terrore) به معنای ترس و ترساندن است. واژگان تروریسم و تروریست از مشتقات این واژه به شمار می روند. فرهنگ لغات، فرهنگستان علوم فرانسه تروریسم را «نظام یا رژیم وحشت» معنا کرده است (عزت شوکتی، ۱۳۸۳: ۲۸). تروریسم پدیده ای تازه نیست؛ بلکه، تاکتیکی است که قرن ها ضعیفان برای ترساندن قوی ترها و اقویا برای ترساندن ضعیفان از آن بهره جسته اند. امروزه تروریسم هر روز شیوع بیشتری می یابد و به سبب پیوند با تکنولوژی های تازه، به یک مشکل راهبردی تبدیل شده است. بنابراین در حال تبدیل شدن به نفوذی مسلط در ژئوپلیتیک دولت ها و تأثیرگذار بر سیاست خارجی آن ها است.

با آنکه در نكوهش تروریسم نوعی اتفاق نظر جهانی وجود دارد اما نکته مجهول در رابطه با آن، تعریف و مصادیق آن می باشد چراکه هر گروهی در ارائه تعریف و مصادیق آن می کوشد منافع خود را مورد توجه قرار دهد. البته نبود یک تعریف دقیق به این معنی نیست که نمی دانیم تروریسم چیست. از نظر کلی تروریسم عمل زشتی است که هرچند توصیف آن مشکل است، ولی هر کجا دیده شود، به راحتی قابل شناختن است. چیزی که مسلم است تروریسم استفاده از زور و خشم آن هم به صورت غیر قانونی است توسط عوامل مخفی علیه اشخاص یا اموال بی دفاع و بی اطلاع از این اقدام، در جهت ایجاد رعب و ترس به منظور دست یابی به اهدافی که از پیش تعیین شده است.

مبارزه با تروریسم به عنوان هدف کوتاه مدت آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان:

سیاست خارجی آمریکا تا قبل از فروپاشی شوروی به شدت متأثر از این کشور و گسترش کمونیسم بود. با فروپاشی این کشور به نوعی سردرگمی در سیاست خارجی ایالات متحده رخنه کرد. آمریکا دیگر رقیبی را برای خود نمی دید و درصدد تدوین نظمی نوین برآمد، به گونه ای که جرج بوش پدر به کرات از آن سخن گفت.

حادثه ۱۱ سپتامبر زمینه های تحقق این امر را محقق ساخت. این حادثه پایان دوره گذار در نظام بین الملل بود زیرا با خلق و ایجاد دشمن جدیدی به نام تروریسم زمینه را برای بهره برداری آمریکا از این دشمن و مداخله در نظام بین الملل فراهم کرد. رویدادهای ۱۱ سپتامبر هرچند وجهه دولت این کشور را چه در داخل و چه در خارج لکه دار ساخت؛ اما با جهت دهی جدید در سیاست خارجی این دولت، شرایطی ویژه برای محافظه کاران در آمریکا پدید آورد تا هدف های سلطه جویانه و هژمونی گرایانه خود را با به کارگیری نیروی نظامی پیگیری نمایند.

آمریکا کوشید تروریسم را، تنها مسئلهی مربوط به سیاست خارجی جلوه نهد، بلکه آن را در زمره ی مسائل امنیت ملی قرار دهد؛ لذا سعی در ائتلاف و اتحاد سازی نماید. بنابراین مبارزه با تروریسم به کانون اصلی توجهات سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. آمریکا با شعار مبارزه با تروریسم، رقیب دیرینه اش روسیه و رقبای جدیدش مانند چین، اتحادیه اروپا و هند را به زیر پرچم شعار خود آورد. هرچند برخی از کشورها با گرفتن امتیازاتی به این ائتلاف پیوستند اما آمریکا توانست نقش هژمونی خود را در این ائتلاف تثبیت نماید. به علاوه پدیده تروریسم

موجب شد که برخی از مفاهیم سیاست خارجی ایالات متحده با در نظر گرفتن دشمن جدید به صورت نوین تعریف و تبیین شود. این امر از چند دیدگاه موجب تغییر در حوزه سیاست خارجی و داخلی آمریکا گردید:

۱) بحران معنا در دستگاه سیاست خارجی آمریکا را حل نمود. ۲) زمینه و دلیل بسیار خوبی شد تا اقدامات جهانی ایالات متحده توجیه شود. ۳) معیارهای دوستی و دشمنی آمریکا با سایر کشورها براساس نگاه آن‌ها به پدیده تروریسم تعریف شود (هرکس با ما نیست علیه ماست). ۴) زمینه بهره‌گیری از قدرت فراوان نظامی و تسخیر ایالات متحده را فراهم ساخت، چون اگر از قدرت استفاده نشود خواهد مرد. ۵) در ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم، بار دیگر بر رهبری هژمونیک ایالات متحده تأکید شد. ۶) این حادثه موجب شد که آمریکا زمینه فشار بر دشمنان قدیمی خود (ایران، لیبی، کره شمالی و عراق) را مساعد نماید. ۷) این عملیات زمینه تسلط بر منابع نفت و انرژی خاورمیانه، آسیای مرکزی و بیضی انرژی استراتژیک را آسان نمود و راهکارهای اجرایی برای طرح خاورمیانه بزرگ را در سال‌های بعد فراهم ساخت. ۸) حضور در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی موجب اعمال نفوذ بلامعارض ایالات متحده در حوزه نفوذ روسیه، چین، هند و ایران شد (تمنا، ۱۳۸۵: ۳۱).

بدین ترتیب حادثه ۱۱ سپتامبر روند هژمونی‌گری آمریکا را که با فروپاشی شوروی طرح‌ریزی شده بود تسریع نمود. ایالات متحده توانست مبارزه با تروریسم را به یک گفتمان امنیتی مسلط بدون چالش در سطح جهانی تبدیل نموده و سیاست خارجی خود را در مفهومی جدید پویا سازد. دولت بوش در واقع سعی کرد با بهره‌گیری از این مشکل یعنی حادثه ۱۱ سپتامبر و مبارزه با تروریسم، دستیابی خود را به اهداف استراتژیک چندین ساله اش مقدور سازد.

آمریکا در ورای هدف‌های محدودی چون کشتن یا دستگیری بن‌لادن و سرکوب طالبان، اهداف گسترده‌تری را فراتر از مرزهای افغانستان دنبال می‌کند. مبارزه با تروریسم و حضور در افغانستان هدفی کوتاه مدت و دستاویز را برای تثبیت نقش هژمونی آمریکا فراهم ساخت. در واقع مبارزه با تروریسم بهانه‌ای بود برای تثبیت هژمونی بر جامعه جهانی به عنوان هدفی بلند که در زیر به بررسی آن می‌پردازیم.

هژمونی؛ تبیین رفتار آمریکا پس از فروپاشی شوروی:

واژه هژمونی^۱ از زبان یونانی گرفته شده و به معنای رهبری^۲ است. این واژه نخستین بار در دهه سوم قرن بیستم برای تحلیل سیاست داخلی استفاده شد و پس از دهه ۱۹۶۰ در تحلیل سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت. اما از دوره پس از جنگ سرد مجادلات عمده بر سر آن درگرفته است. به ویژه در دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از سوی محافل سیاسی و مطالعاتی نو محافظه‌کاران آمریکا برای توجیه و تبیین این وضعیت جدید و در مقابل کسانی که از نظام چند قطبی، موازنه قدرت و چند جانبه‌گرا سخن می‌گفتند، مطرح شده است (کرمی، ۱۳۸۵: ۵). آنتونیو گرامشی^۳ متفکر ایتالیایی اولین کسی بود که به صورت منسجم و مبسوط مفهوم هژمونی را در نظریات خود

۱. Hegemony

۲. Leadership

۳. Antonio Gramsci

پرورش داد. گرامشی هژمونی را زمانی که از حالت اخلاقی خارج شده و بر فریب و نیرنگ متکی می‌گردد؛ سلطه می‌نامد. در این حالت نقش یک کشور به امپراتوری شباهت دارد (یزدان فام، ۱۳۸۵:۶۱۱).

در روابط بین الملل، هژمون، به رهبر یا وضعیت رهبری گروهی از دولت‌ها اطلاق می‌شود. برخی هژمونی را به نفوذی اطلاق می‌کنند که یک قدرت بزرگ می‌تواند در نظام بین الملل بر دیگر کشورها وارد کند و میزان این نفوذ از رهبری تا سلطه در نوسان است (بلیس، ۱۳۸۳: ۳۶۳). برخی نیز هژمونی را وضعیتی دانسته‌اند که در آن رقابت میان قدرت‌های بزرگ به قدری نامتوازن است که یک قدرت در درجه اول قرار می‌گیرد و می‌تواند قواعد و امیال خود را در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و حتی فرهنگی بر دیگران تحمیل کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۱۹۹).

قدرت هژمون برای پیگیری آمال و آرزوهایش آزاد است، چون محدودیت‌های خارجی بسیار ضعیفی در مقابل این قدرت وجود دارد. کوهن هژمونی را موقعیتی می‌داند که در آن یک دولت برای حفاظت از قواعد بنیادی حاکم بر روابط بین دولت‌ها به اندازه کافی قدرتمند بوده و از انگیزه لازم برخوردار باشد (قنبرلو، ۱۳۸۵، ص ۸۶۳).

بررسی‌های تاریخی و ضرورت‌های مورد نیاز برای تثبیت قدرت یک هژمون مشخص می‌سازد که اگر کشوری سه شرط را محقق ساخت، می‌تواند نظامی هژمونیک پایه‌گذاری نماید. این سه شرط عبارتند از:

۱) برتری نسبی: قدرت هژمون باید برتری محسوس در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و... بر سایرین داشته باشد.

۲) قدرت ساختاری نهادینه شده: علاوه بر برتری نسبی، بایستی قدرت هژمون توسط دیگران نیز به رسمیت شناخته شود. قدرت ساختاری توان تعیین شرایطی که منافع کشور هژمون در آن تأمین می‌گردد را فراهم می‌سازد.

۳) قدرت داخلی پشتیبان اعمال خارجی: تا زمانی که هژمون موفق به بسیج قدرت داخلی و جذب حمایت داخلی نگردد قادر به ایجاد معماری جهانی نخواهد شد (امینیان، ۱۳۸۴: ۶۰). بنابراین کشور هژمون باید زیر ساخت‌های لازم را در داخل، برای حمایت از سیاست‌های خارجی خود داشته باشد. معمولاً این توجیه تحت عنوان یک مفهوم مشروع مثل مقابله با یک تهدید بزرگ و خطرناک صورت می‌گیرد.

کوهن همچنین برخورداری از چند قابلیت را لازمه هژمونی یک قدرت می‌داند. در بعد اقتصادی، هژمون باید بر مواد خام به ویژه مواد خام استراتژیک مثل نفت کنترل داشته باشد؛ قابلیت‌های اقتصادی به هژمون کمک می‌کند تا در مدیریت اقتصاد جهان توان‌تر و موفق‌تر باشد. همچنین برخورداری از توان بالای نظامی به قدرت هژمون کمک می‌کند تا ضمن مهار چالش‌های امنیتی به ویژه چالش‌هایی که مستقیماً نظم هژمونیک را تهدید می‌کنند، به مدیریت بر امور بین الملل بپردازد. در بعد سیاسی - ایدئولوژیک نیز رهبری هژمون، مستلزم داشتن مشروعیت است (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۶۳-۸۷۴). بدین ترتیب قدرت هژمون با به‌کارگیری مجموعه‌ای از شرایط سخت‌افزاری و نرم‌افزاری به تدریج شرایط کشور را به سمت مرکزیت نظام جهانی پیش خواهد برد.

با فروپاشی شوروی آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت موجود، فاصله زیادی با سایر رقبای بالقوه و بالفعل گرفت و کوشید ساختار نظام بین الملل را بر مبنای برتری و هژمونی خود بنا نهد. در حال حاضر اقتصاد ایالات متحده از رشد بسیار بالایی برخوردار است به گونه‌ای که اقتصاد آمریکا در سال‌های دهه ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۸ تا ۲۷ درصد رشد کرد

که این رقم تقریباً ۲ برابر رشد اقتصادی اتحادیه اروپا (۱۵ درصد) و سه برابر رشد اقتصادی ژاپن (۹ درصد) می باشد (یوسفی مقدم، ۱۳۸۷: ۶۱). در طرف دیگر ساختار اقتصادی و ژئوپلیتیک جهانی و ضعف سیاسی دیگر کشورها میدان را برای یکه تازی ایالات متحده باز گذاشته است. به نظر می رسد آمریکا شرط نخست قدرت هژمون یعنی برتری قدرت نسبی به سایر بازیگران بین المللی را دارا می باشد. اما در دهه ۱۹۹۰ در مورد دو شاخص دیگر- قدرت ساختاری نهادینه شده و قدرت داخلی پشتیبان اعمال خارجی- با مشکل روبه رو بوده است.

تثبیت هژمون؛ هدف بلند مدت آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان:

فروپاشی شوروی و فقدان یک تهدید جدی، روند استقرار هژمونی جهانی آمریکا را با اخلال مواجه نمود. واقعه ۱۱ سپتامبر فرصت بسیار خوبی را در اختیار طرفداران استقرار هژمونی ایالات متحده قرار داد. زیرا آمریکا توانست با ساختن دشمنی جدید، حضورش را در مناطق مختلف جهان توجیه نماید. در نتیجه این حوادث آمریکا مفهوم مقابله با تروریسم را به عنوان دکترین سیاست خارجی و امنیت ملی خود معرفی نمود. به گونه ای که در حال حاضر با بودجه نظامی بسیار کلانی مصمم می باشد تا به آرزوهای هژمونی گرایانه خود دست یابد.

آمریکا توانست با طرح خطر تروریسم به عنوان مفهوم سامان بخش استراتژی و رفتار خارجی خود، با جذب افکار عمومی داخلی، متحدین خود را حول محور خطر تروریسم بسیج نماید. مبارزه با تروریسم علی رغم وحدت داخلی آمریکا، در صحنه بین الملل نیز از کارویژه های خاصی بهره مند بود. به گونه ای که آمریکا توانست با این شعار خود را به عنوان یک هژمون به جامعه جهانی معرفی نماید. شاید این مهمترین همکاری و اشتراک نظر میان ایالات متحده و رقیب دیرینه خود روسیه بود. در نتیجه برای تثبیت و گسترش هژمونی خود شرط بعدی را که حمایت افکار عمومی و قدرت داخلی برای پشتیبانی از اعمال خارجی است تا حدودی محقق نموده و اکنون تنها دنبال تحقق شرط سوم یعنی نهادینه کردن این برتری یا به عبارتی تثبیت هژمونی خود می باشد.

آمریکا با شعار مبارزه با تروریسم و حضور نظامی در افغانستان، کوشید با بهره گیری از خصایص ژئوپلیتیک این کشور مقدمات نهادینه سازی هژمونی خود را هموار سازد. نهادینه کردن برتری و هژمونی مستلزم آن است که بازیگرانی که قواعد جدید بازی بین الملل را به رسمیت نمی شناسند، تنبیه شوند. بایستی تمامی کشورها این تصور را داشته باشند که قدرت هژمون، قدرت برتر نظامی در صحنه بین المللی است و در استفاده از آن با مانعی رو به رو نمی باشد. به گونه ای که در بسیاری از موارد بدون استفاده از قدرت فیزیکی، به واسطه اعتبار حاصله از این تصور اقدامات خویش را پیش ببرد. اقدامات ایالات متحده در حمله به افغانستان و سپس عراق و همچنین تهدید برخی کشورها و گسترش هرچه بیشتر ناتو در همین راستا می باشد (امینان، ۱۳۸۱: ۸۵۴).

افغانستان اولین و بهترین گزینه برای مبارزه با تروریسم و تثبیت و نهادینه سازی هژمونی ایالات متحده بود. کشوری اساساً خارج از حوزه ی امنیتی آمریکا که به واسطه همسایگی با کشورهای مهم و قدرتمند روسیه، چین، پاکستان، ایران و موقعیت استراتژیکی در حوزه نفوذ آنان و نزدیکی به منابع انرژی آسیای مرکزی- حوزه خزر- جذابیت های خاص ژئوپلیتیک را برای آمریکا به وجود آورده بود.

موافقت صریح قدرت های برتر نظام بین الملل با گسترش حوزه نفوذ ایالات متحده به خاک افغانستان بازگو کننده ی ماهیت نوین نظام بین الملل می باشد. نظامی که آمریکا خود را در موقعیت یک کشور هژمون تصور می نمود. آمریکا توانست با حمله به افغانستان با شعار مبارزه با تروریسم مقدمات تثبیت هژمونی خود را فراهم سازد. ایالات متحده اهداف ژئوپلیتیک زیر را در حمله به افغانستان در راستای دست یابی به هژمونی گری کشورش دنبال نمود.

۱) محاصره هارتلند انرژی و ایران

پس از فروپاشی شوروی و حاکم شدن گفتمان ژئواکونومیک به عنوان ملاک قدرت در سده بیست و یکم، رقابت بر سر منابع انرژی به یکی از مسائل رایج در جهان ژئوپلیتیک تبدیل شده است. شاید هیچ چیز به اندازه نفت و گاز در سیاست جهان و تحولات ژئوپلیتیکی امروز تأثیر نداشته باشد (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۲-۱۶۸). نکته ی مهمی که به این موضوع دامن زده است، افزایش بی سابقه ی مصرف و تقاضای جهانی برای انرژی طی سال های اخیر می باشد؛ برآوردها نشان می دهد که تقاضای جهانی برای نفت از ۷۰ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۵ به ۹۲ تا ۹۷ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۱۰ افزایش یابد (جفری کمپ، ۱۳۸۳: ۱۸۵).

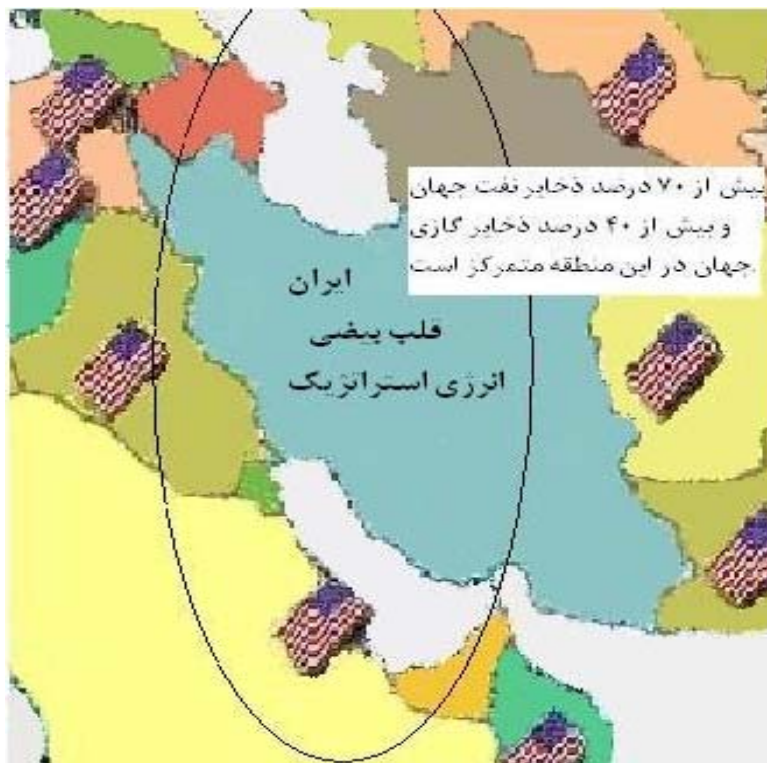
در این میان خاورمیانه و بالاخص خلیج فارس و دریای خزر به دلیل داشتن ذخایر عمده انرژی از مناطق مهم ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خواهند بود. تقریباً دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و یک سوم ذخایر گاز طبیعی جهان در اختیار کشورهای خلیج فارس قرار دارد. اگر ذخایر برآورد شده دریای خزر به آن اضافه گردد، درصد نسبی این ذخایر به بیش از ۷۰ درصد برای نفت و بیش از ۴۰ درصد برای گاز طبیعی می رسد (جفری کمپ، ۱۳۸۳: ۱۸۷). طبقاً ایران نیز به عنوان کشوری که در مرکزیت منطقه سرشار از انرژی قرار گرفته و در عین حال خود نیز از منابع سرشار انرژی برخوردار است در قرن بیست و یکم از لحاظ راهبردی و اقتصادی از اهمیت زیادی برخوردار خواهد بود. کشوری که دومین تولید کننده بزرگ نفت در اوپک و چهارمین صادرکننده نفت در جهان می باشد. براساس آخرین گزارش های آماری، حجم ذخایر اثبات شده نفت ایران ۱۳۸ میلیارد بشکه اعلام شده است. در مورد ذخایر گازی پس از روسیه ایران با ۹۷۰/۸ میلیارد فوت مکعب، ۱۵/۳ درصد کل ذخایر جهان را به خود اختصاص داده است (متقی، ۱۳۸۷: ۱۳۷). بدین ترتیب ایران که به عنوان یک کشور مهم از دید استراتژیک در دوران جنگ سرد مطرح بود، اکنون با عامل اقتصادی (ژئواکونومیک) منطبق شده است و موقعیت منطقه ای آن تبدیل به موقعیت ممتاز بیت المللی گردیده است.

از طرف دیگر مصرف رو به افزون انرژی موجب رقابت شدیدتر مابین متقاضیان آن شده است. در حال حاضر علاوه بر مصرف بالای آمریکا (۲۵ میلیون بشکه در روز) که عمده واردات این کشور از میان کشورهای خلیج فارس می باشد به طوری که در فاصله سال های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۳ چیزی حدود ۵۸ درصد از افزایش واردات نفت خام و محصولات نفتی آمریکا را کشورهای خلیج فارس تأمین کرده اند (جفری کمپ، ۱۳۸۳: ۱۹۷) - همزمان بوده است با تقاضای رو به افزایش کشورهای شرق و جنوب آسیا که در این میان چین بارزترین نمونه است. این عوامل باعث شده این بیضی

انرژی استراتژیک نقشی فعال تر را در سیاست های جهانی بازی کند. بنابراین در مقابل جاذبه های ژئواکونومیک هارتلند انرژی جهان، علائق ژئواکونومیک قدرت های بزرگ به ویژه ایالات متحده آمریکا وجود دارد. زمانی که میزان ذخایر هارتلند انرژی به مرکزیت ایران و تقاضاهای روز افزون مصرف جهانی، به ویژه ایالات متحده آمریکا و هم پیمانان آن را مورد بررسی و توجه قرار می دهیم، حضور و نفوذ آمریکا در این دو منطقه سرشار از انرژی، قابل توجه خواهد بود. این اهمیت به ویژه از آن جهت چشمگیر است که در هر پیش بینی ژئوپلیتیک در زمینه شکل دادن به یک نظام ژئوپلیتیک تک قطبی و ایجاد هژمونی جهانی، به کنترل درآوردن منابع کمیاب، به ویژه منابع تامین کننده انرژی، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است.

آمریکا در واقع پس از یازدهم سپتامبر خاورمیانه (به طور عام) و خلیج فارس (به طور خاص) را در اهداف استراتژیک خود (عمدتاً از نظر انرژی و کنترل رقبای دیگر و هژمونی بر جهان) مهمترین منطقه تلقی و آن را سکوی پرش برای هژمونی بر مناطق دیگر قلمداد کرده است. با توجه به نیازهای نفتی اکثر قدرت های بزرگ به هارتلند انرژی، آمریکا سعی دارد با تحکیم کنترل خود بر خلیج فارس و خزر، و هرچه تنگ تر نمودن حلقه محاصره ایران؛ ابزار کنترلی قوی برای اداره امور جهانی و تحقق بخشیدن به نظام هژمونی گرایانه اش بیابد.

ایالات متحده با قرار دادن پایگاه های متعدد نظامی در اطراف ایران درصدد تهدید این کشور و حرکت دادن آن در راستای اهداف خود و پذیراندن هژمونی گری خود به این کشور است. آمریکا با پیش کشیدن موضوعاتی همانند حقوق بشر، خاورمیانه بزرگ، مبارزه با تروریسم و سلاح های کشتار جمعی و غیره به هر طریقی به دنبال حضور در منطقه خلیج فارس و به طور کلی هارتلند انرژی است. بنابراین یکی از اهداف بسیار مهم ایالات متحده در حمله به افغانستان ایجاد پایگاه نظامی در این کشور به منظور تنگ کردن حلقه محاصره هارتلند انرژی و ایران به عنوان قلب بیضی انرژی استراتژیک برای تثبیت هژمونی آمریکا می باشد. برای توضیح بیشتر به نقشه زیر توجه نمائید.



پایگاه های نظامی ایالات متحده آمریکا در اطراف بیضی انرژی استراتژیک (هارتلند انرژی)

منبع: http://yournewreality.blogspot.com/2007_04_01_archive.html

۲) عملیاتی ساختن طرح خاورمیانه بزرگ

ایالات متحده به عنوان یک هژمون جهانی خواهان گسترش نفوذ در مناطق سوق الجیشی و مهم جهان است تا از این طریق به منافع و اهداف بلند مدت خود دست یابد. آیزنهاور در دوره ریاست جمهوری، خاورمیانه را "مهمترین منطقه استراتژیک جهان" می خواند، بی گمان امروز نیز چنین است (راست بین، ۱۳۸۴: ۳۳).

امروزه منابع عظیم نفتی، رشد بنیادگرایی اسلامی و قرابت جغرافیایی کشورهای اسلامی این منطقه با اسرائیل، سبب ساز تحولات ژرف و تأثیرگذاری در سیاست بین الملل گردیده است. لذا ایجاد تحولات عمیق در این منطقه تحت برنامه «خاورمیانه بزرگ یا گسترده» راهی است که موجب اصلاحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی عمیقی توسط ایالات متحده و غرب در این منطقه خواهد شد.

طرح خاورمیانه بزرگ ابتدائاً در طرحی با نام "پروژه خاورمیانه" مطرح شد سپس در دوره جرج بوش پدر و پس از فروپاشی شوروی تحت عنوان «نظام جدید خاورمیانه» ارائه گردید. در زمان ریاست جمهوری کلینتون با عنوان «خاورمیانه دموکراتیک»، دوباره مطرح شد (افضلی، ۱۳۸۵: ۱۶۲). اگرچه طرح های فوق هیچ گاه مورد توجه جدی واقع نشد، ولی به دنبال ورود جرج بوش دوم و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ طرح های فوق به سیاست های رسمی دولت آمریکا در تعامل منطقه ای مبدل گردید.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که شعار مبارزه با تروریسم به صورت مفهومی غالب در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا در آمد، سیاست پردازان ایالات متحده، علاوه بر توسل به نیروی نظامی درصدد مهندسی اجتماعی -

سیاسی و اصلاح دینی - مذهبی جوامع خاورمیانه برآمدند. آنان ادعا می کنند پس از این حوادث مشخص گردید که کشورهای ناموفق از نظر ساختار سیاسی می توانند باعث پیدایش سازمان های تروریستی گردند. از این رو خواستار تغییرات و اصلاحات در کشورهای عربی و جهان سوم گردیدند (گوهری مقدم، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

جزئیات طرح خاورمیانه بزرگ در نوامبر ۲۰۰۳ رسماً از سوی دولت بوش اعلام گردید. به دنبال مخالفت شدید کشورهای منطقه و بسیاری از صاحب نظران مسائل سیاسی - منطقه ای و عدم استقبال کشورهای اروپایی، این طرح تعدیل گردید و در ژوئن ۲۰۰۴ با نام جدید « خاورمیانه گسترده » در نشست گروه ۸ به تصویب رسید.

طرح مزبور، شامل دو بخش است: بخش اول، به مبحث ضرورت استقرار دموکراسی در خاورمیانه، اختصاص دارد. بخش دوم، برنامه انجام اصلاحات اقتصادی در منطقه خاورمیانه بزرگ است. در طرح « خاورمیانه گسترده »، انجام اصلاحات اقتصادی را برجسته تر نموده و در آن به اختصار به ضرورت ادامه تلاش ها برای حل مسئله فلسطین و اسرائیل اشاره می نماید. این طرح، هم چنان با نام خاورمیانه بزرگ، معروف می باشد.

طرح مذکور از یک سو با مخالفت شدید کشورهای عربی و از طرف دیگر با سوءظن و تردید کشورهای اتحادیه اروپا مواجه گردید. کشورهای عربی این طرح را دخالت در امور داخلی کشورشان انگاشتند و به برخی از مبانی طرح، نظیر تحمیلی و یک سویه بودن و عدم مشورت با کشورهای هدف، نادیده گرفتن نقش آمریکا و اروپا در ایجاد مشکلات و عقب ماندگی منطقه، عدم توجه به ویژگی های تاریخی، دینی، فرهنگی و اجتماعی این کشورها، نادیده گرفتن بحران اصلی منطقه و مسائلی از این قبیل، شدیداً اعتراض نمودند. از نگاه پوشش جغرافیایی، طرح خاورمیانه بزرگ با تغییر در وضعیت ژئوپلیتیک خاورمیانه، و با گسترده نمودن دامنه خاورمیانه به کشورهای شمال آفریقا و آسیای مرکزی، افزون بر ۲۲ کشور اتحادیه عرب^۱، ترکیه، اسرائیل، پاکستان و افغانستان را نیز شامل می شود (تمنا، ۱۳۸۵: ۴۳).

آمریکا معتقد است که این کشورها در مرکز بی ثباتی و ناپایداری استراتژیک قرار دارند و همین کشورها هستند که مولد تروریسم، بنیادگرایی اسلامی و چالشگر اصلی هژمونی آمریکا به شمار می روند. آنان معتقدند از آن جایی که گروهک های اسلامی در نتیجه نبود دموکراسی در این کشورها به اهداف خود دست نمی یابند؛ تقصیر را به گردن ایالات متحده انداخته و در راستای رسیدن به اهداف خود، منافع ملی ایالات متحده را تهدید می نمایند. افغانستان نیز جمله کشورهای مدنظر در طرح خاورمیانه بزرگ بعد از ۱۱ سپتامبر در محور سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است. آمریکا درصدد می باشد با اجرایی ساختن این اقدامات ریشه های تروریسم را در افغانستان بخشکاند و با الگوبرداری از این کشور برای دیگر کشورهای اسلامی آنها را تشویق به اجرایی ساختن مواد این طرح سازد.

برخی این طرح را تازه ترین جاه طلبی ایالات متحده، برای گسترش سلطه بر نفت خاورمیانه و توسعه شبکه پایگاه ها و تأسیسات نظامی به بهانه پیاده کردن دموکراسی دانستند. بنابراین طرح خاورمیانه بزرگ فارغ از اشکالات آن بیانگر این نکته ی مهم می باشد که ایالات متحده در راستای تقویت هژمونی خود در سطح منطقه و جهان درصدد کنترل رقبا و دشمنان خود می باشد (گوهری مقدم، ۱۳۸۶: ۱۶۹).

¹ . Arab League

به طور کلی طرح خاورمیانه بزرگ در چارچوب ضرورت های ناشی از اراده آمریکا برای دستیابی به جایگاه یک قدرت هژمون طراحی شده است. در نتیجه این طرح، آمریکا علی رغم تسلط بیشتر بر منابع انرژی این منطقه خود را از اسلام سیاسی، که می تواند هژمونی گری این کشور را به چالش بکشد، در فرایندی تحت عنوان مبارزه با تروریسم؛ به رویارویی با این تفکر می پردازد.

۳) نفوذ و کنترل هرچه بیشتر آسیای مرکزی و قفقاز

با فروپاشی شوروی منطقه آسیای مرکزی، خزر و قفقاز برجستگی ویژه ای در نقشه جغرافیایی جهان یافت. برژینسکی تأکید می کند هر کشور که بتواند بر آسیای مرکزی و قفقاز تسلط پیدا کند، توانایی مورد تهدید قرار دادن موقعیت آمریکا در خلیج فارس را خواهد داشت. وی روسیه و چین دو کشور قدرتمند و دارای مرز مشترک با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را به عنوان کشورهای شناسایی می کند که احتمال دارد منافع آمریکا را در این منطقه به خطر اندازند (واعظی، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۸).

دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بعد از فروپاشی شوروی سوسیالیستی از ۸ جمهوری مستقل ایجاد شده اند که کشورهای قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان در آسیای مرکزی و سه کشور آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در قفقاز قرار دارند. بازیگران حاضر در این دو منطقه را می توان به دو گروه بازیگران منطقه ای؛ روسیه، ایران، چین، ازبکستان، قزاقستان و ترکیه و بازیگران فرامنطقه ای؛ آمریکا، اسرائیل، اتحادیه اروپا، هند، پاکستان، عربستان و ژاپن تقسیم بندی کرد (متقی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). با برجسته شدن وجود منابع و ذخایر عظیم نفت و گاز، این منطقه به شدت مورد علاقه قدرت های بزرگ قرار گرفت و براساس تحلیل ژئوپلیتیک جایگاه ویژه ای در بازی های بین المللی یافته است.

استراتژی ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز براساس اهداف متعددی استوار گشته است. استدلال مقامات آمریکایی بر آن است که اگرچه با فروپاشی شوروی خطر کمونیسم از بین رفته است؛ اما نباید از یاد برد که روسیه بزرگترین کشور جهان همچنان بر قلب زمین مستقر است. چین دیگر رقیب ایالات متحده که به شدت در حال توسعه اقتصادی است در این منطقه قرار دارد. جدای از این آمریکا کاملاً به موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک ایران واقف است. مهمترین هدف آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی دراز مدت و مقابله با نیروهایی می باشد که در تعارض با منافع و هژمونی آمریکا قرار دارند.

حمله آمریکا به افغانستان، شعار مبارزه با تروریسم و شرایط به وجود آمده در منطقه باعث شد که آمریکا از این فرصت حداکثر بهره برداری را به عمل آورد، زیرا سبب شد حضور نظامی خود را در این منطقه عینیت داده و با معامله و همکاری در زمینه مسائل امنیتی با کشورهای آسیای مرکزی برای دستیابی به اهداف هژمونی گرانه اقدامات زیربنایی متعددی را انجام دهد. تقریباً بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر، آمریکا از شرایط ژئوپلیتیک منطقه آسیای مرکزی بهره برد. دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در فاصله ای کمتر از یک ماه از حادثه مذکور توانست طی قراردادی با ازبکستان از پایگاه های نظامی این کشور جهت تسلط بیشتر بر افغانستان بهره ببرد (کرونین، ۱۳۸۴: ۴۲۲). آمریکا از این

فرصت برای جلوگیری از ایجاد هر نوع اتحاد منطقه ای روسیه با کشورهای منطقه استفاده نموده است و از پیشروی چین به سمت غرب و آسیای مرکزی ممانعت به عمل می آورد.

بدین ترتیب ورود ایالات متحده به منطقه، سبب شد روسیه در مرزهای جنوبی خود بیش از هر وقت دیگر احساس عدم امنیت و تهدید کند. چراکه آمریکا با حضور در این منطقه مرزهای ژئوپلیتیکی خود را با مرزهای جغرافیایی روسیه مطابقت داده است. ایران دیگر کشوری است که ایالات متحده با حضورش در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بدان توجه دارد. کشوری که علاوه بر اشتراکات متعدد تاریخی، فرهنگی، زبانی و مذهبی با منطقه مذکور، از جایگاهی استراتژیک در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز برخوردار است. براساس کارشناسی‌ها ایران بهترین و کوتاه‌ترین مسیر برای انتقال منابع انرژی این منطقه به بازارهای جهانی است. آمریکا همواره درصدد محروم کردن ایران از مزایای دسترسی به بازار انرژی منطقه بوده تا از جایگاه استراتژیک و ژئوپلیتیک کشور ایران بکاهد. چین دیگر کشوری است که ایالات متحده با حضور در منطقه آسیای مرکزی می‌خواهد ضمن جلوگیری از رشد عظیم اقتصادی آن از مشکلات احتمالی این کشور برای هژمونی‌گری خود بکاهد. بنابراین از دیدگاه استراتژیک کنترل منابع نفتی آسیای مرکزی؛ به منزله کنترل چین در دراز مدت می‌باشد. نگاه چین به آسیای مرکزی علاوه بر منبعی جدید برای تأمین انرژی رو به افزایش خود و بازار مصرف تولیداتش، نگاهی استراتژیک می‌باشد؛ چین این منطقه را به عنوان عقبه استراتژیک خود می‌پندارد. حضور آمریکا در آسیای مرکزی و افغانستان می‌تواند برای چین مشکل ساز باشد. زیرا افغانستان یکی از حساس‌ترین دروازه‌های ورود به آسیای مرکزی و افغانستان می‌تواند برای چین مشکل ساز باشد. مجاورت افغانستان با آسیای مرکزی این امکان را برای ایالات متحده فراهم ساخت تا با حضور فعال تر در منطقه نفوذ سنتی رقبایش (روسیه، چین و ایران) با شعار مبارزه با تروریسم و گسترش دموکراسی، آن‌ها را در تگنای بیشتر قرار دهد و از این ویژگی افغانستان در جهت تداوم و تثبیت هژمونی خود بر رقبایش بهره برداری نماید.

۴) گسترش ناتو به شرق

پس از جنگ جهانی دوم، ساختار نظام بین‌الملل از نظامی چند قطبی به نظامی دو قطبی تغییر شکل یافت، تشکیل سازمان ناتو؛ معلول همین تغییر در ساختار نظام بین‌الملل بود. محور و اساس شکل‌گیری این پیمان، ضدیت با شوروی و به طور کلی جهان کمونیسم بود. با فروپاشی شوروی و منحل شدن پیمان ورشو که در مقابل این پیمان شکل گرفته بود؛ ناتو علی‌رغم پیش‌بینی‌ها نه تنها منحل نشد بلکه توسعه جغرافیایی و مأموریتی نیز پیدا کرد و در حال حاضر در حال گسترش حوزه نفوذ خود به کشورهای بلوک شرق بوده است. کشورهای اروپایی مهمترین هدف گسترش ناتو را کسب امنیت برای خود تلقی می‌کنند. آنان روسیه را به عنوان وارث شوروی همچنان برای خود خطرناک می‌بینند و با گسترش ناتو به حیطه سنتی نفوذ روسیه درصدد هرچه محدود ساختن این کشور می‌باشند. پس از تأمین امنیت، دستیابی به منافع اقتصادی مهم ترین هدف گسترش ناتو را تشکیل می‌دهد که از حدود سال ۱۹۹۰ و همزمان با اهمیت یافتن مسائل اقتصادی مورد توجه قرار گرفت. مناطقی که در حال حاضر اعضای ناتو، خصوصاً آمریکا توجه خود را به آن متمرکز کرده اند عبارتند از: اروپای شرقی که روسیه آن را حوزه نفوذ خود می‌داند؛ خاورمیانه و قسمت اعظم آفریقا که طی سالیان اخیر مناطق غیرقابل پیش‌بینی و آستان حوادث بسیار بوده

اند. آسیای مرکزی و قفقاز دیگر منطقه‌ای است که ناتو به دلایل متعدد، خصوصاً بحث اقتصاد و انرژی علاقه مند حضور در آن است که بعد از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر با حضور نظامی آمریکا در افغانستان این نفوذ ملموس تر شد. به دنبال این حوادث ناتو تروریسم و بنیادگرایی اسلامی را خطری علیه امنیت جهانی و منافع ملی کشورهای عضو به حساب می آورد. این حادثه نقطه عطفی در رویکرد جدید امنیتی و دفاعی ناتو بود تا بدین وسیله برای نخستین بار در محدوده ای خارج از قلمرو سنتی خود (قاره اروپا) مداخله کند و به ایفای نقش بپردازد.

از منظر استراتژیک آمریکا پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد قصد پیشروی ناتو به سوی شرق را داشته است. این اقدام می‌تواند در آینده فشارهای نظامی، امنیتی و روانی بیشتری بر دو رقیب قدرتمند آمریکا، یعنی روسیه و چین وارد کند (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۶). از طرف دیگر برخی کشورهای چین، ایران و خصوصاً روسیه حضور آمریکا و ناتو را در افغانستان برای خود خطرناک می‌بینند.

بدون شک حادثه ۱۱ سپتامبر، و حضور آمریکا در افغانستان موجب شد تا تروریسم به‌عنوان مهمترین و کارآمدترین ابزار مداخله جویی در راستای احیا و نهادینه کردن هژمونی ایالات متحده مورد استفاده قرار گیرد. ناتو به عنوان نهادی ارزشمند برای آمریکا، نقش تعیین کننده ای در تثبیت هژمونی این کشور و تداوم نفوذش در اروپا دارد و همچنین ابزار لازم را برای تأثیرگذاری در تحولات منطقه ای و جهانی در اختیار آمریکا قرار می دهد (امینیان، ۱۳۸۴: ۴۵-۵۰). در نتیجه‌ی حوادث ۱۱ سپتامبر و حمایت ناتو از آمریکا در حمله به افغانستان؛ ایالات متحده توانست ضمن پویاتر ساختن این سازمان در گسترش هرچه بیشتر به شرق خصوصاً در محدوده نفوذ رقبایش از آن در جهت اهداف هژمونی گرانه خویش بهره ببرد.

۵) نگرانی های ایالات متحده از گسترش و قدرت گرفتن سازمان همکاری شانگهای

سازمان همکاری شانگهای سازمانی بین دولتی است که در سال ۲۰۰۱ در بندر شانگهای چین توسط شش کشور چین، روسیه، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان پایه گذاری شد؛ در ابتدا مسائل امنیتی اصلی ترین محرک و متغیر در شکل گیری این سازمان بود اما اخیراً توجه به امور اقتصادی و بازرگانی بیش از گذشته در دستور کار اعضای آن قرار گرفته است. از مزیت های عمده این پیمان پتانسیل این اتحادیه در جمعیت، مساحت و موقعیت کشورهای عضو در عرصه روابط بین المللی است. کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای منطقه ای در حدود ۳۰ میلیون کیلومتر مربع، یعنی سه پنجم اوراسیا را در بر گرفته و جمعیت آن‌ها حدود یک چهارم کل جمعیت جهان می‌باشد (اخوان کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۷۸). پس از این تاریخ کشورهای دیگری نیز خواستار عضویت در این سازمان شدند. مغولستان توانست در ژوئن ۲۰۰۴ به عنوان عضو ناظر پذیرفته شود. سپس جمهوری اسلامی ایران، پاکستان و هند دیگر کشورهایی بودند که در اجلاس ژوئیه ۲۰۰۵ به مقام نظارت شانگهای دست یافتند (زارعی، ۱۳۸۶: ۲۰۲). طبیعتاً عضویت این کشورها در سازمان همکاری شانگهای معادلات جهانی را بر هم خواهد زد. از طرف دیگر روس ها و چینی ها به علت علاقه مندی به ایجاد بلوک جدید در برابر غرب و نقش پذیری فعالانه تر در معادلات جهانی برای مقابله با آمریکا موضع منعطف تری نسبت به پذیرش اعضای جدید دارند.

ایران از کشورهای است که مشتاقانه خواستار عضویت در سازمان مذکور می باشد. چین و روسیه تمایل زیادی به استفاده از برگ عضویت ایران در این سازمان در مقابل آمریکا دارند. حضور ایران به عنوان عضو ناظر در اجلاس شانگهای مخالفت آمریکا را برانگیخت که این نشان دهنده ترس آمریکا از بالا رفتن قدرت سیاسی ایران در منطقه و بیرون رفتن از انزوای سیاسی است. هند و پاکستان دیگر اعضای ناظر و متقاضی عضویت در این سازمانند. عضویت هند با جمعیتی بیش از یک میلیارد می تواند قدرت فزاینده ای به سازمان بدهد. تمایل هند به آسیای مرکزی ترکیبی از عوامل سیاسی، استراتژیک و اقتصادی است. پاکستان نیز به مناطق آسیای مرکزی به عنوان عقبه استراتژیک خود می نگرد. چین به دلیل رابطه ی حسنه ای که با پاکستان دارد از پیوستن این کشور به این سازمان حمایت می کند و روسیه از عضویت هند حمایت می کند (اخوان کاظمی، ۲۸۶:۱۳۸۶). پیوستن هند و پاکستان، سازمان همکاری شانگهای را به سازمانی با نصف جمعیت جهان تبدیل خواهد کرد.

چین طراح اصلی سازمان همکاری شانگهای در حال حاضر به آن به عنوان نیرویی که می تواند برای مبارزه با نیروهای جدایی طلب در سین کیانگ به کار گرفته شود و به علاوه امکان دست یابی به منابع نفت و انرژی آسیای مرکزی و به دست آوردن بازار کشورهای منطقه برای تولیدات خود را فراهم سازد، می نگرد (صالح، ۱۳۸۶: ۱۵۰). برآوردها نشان می دهد چین در سال ۲۰۱۵ به ۷/۴ میلیون بشکه نفت نیاز دارد که ۵۰ درصد آن بایستی از طریق واردات تأمین گردد. ۱۱ درصد واردات نفت خام چین در سال ۲۰۰۵ از کشورهای سازمان همکاری شانگهای تأمین گردیده است (زاهدی انارکی، ۱۳۸۶: ۱۲). روسیه نیز می کوشد با ایجاد ساختارهای منطقه ای نظیر سازمان شانگهای ضمن تحقق اهداف اقتصادی، خطرات منطقه ای، دستاویزهای آمریکا و ناتورا در گسترش به شرق بی اثر سازند. بدین ترتیب چین و روسیه تلاش می کنند خلاء قدرتی را که پس از فروپاشی شوروری در آسیای مرکزی ایجاد شده بود با حضور قدرتمندانه خود جایگزین کنند. از شکل گیری نظامی مبتنی بر هژمونی آمریکا جلوگیری نماید.

بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر سازمان همکاری شانگهای متحول شد و دریافت که آمریکا درصدد لشکرکشی به منطقه است. در نتیجه طرح مبارزه با تروریسم را در دستور کار خود قرار داد. از طرف دیگر چین و روسیه به عنوان بانیان اصلی سازمان مذکور و از مخالفان اصلی هژمونی و یک جانبه گرایی آمریکا سعی در جذب کشورهای آسیای مرکزی در چارچوب این سازمان نمودند (اخوان کاظمی، ۲۸۳: ۱۳۸۶). و از طرف دیگر طی جلساتی تصمیم به تعیین ضرب الاجل برای خروج آمریکا از خاک کشورهای عضو سازمان - ازبکستان و قرقیزستان - که به عنوان بخشی از ائتلاف ضد تروریستی، در این کشورها حضور داشت، به طور جدی در برابر ایالات متحده موضع گرفتند. ایالات متحده با این ادعا که حضورش در این مناطق مبتنی بر توافق دو جانبه می باشد، سعی داشته از اجرای این درخواست طفره رود. این امر آشکارا حاکی از این بود که روسیه، چین و جمهوری های آسیای مرکزی مایلند در کنار هم و در چارچوب سازمان همکاری شانگهای مسئولیت امنیت منطقه را بر عهده بگیرند (اخوان کاظمی، ۲۹۷: ۱۳۸۶).

این اقدام اعضای شانگهای سبب شد همه سازمان مذکور را بلوکی ضد آمریکایی تصور نمایند. بی شک دستاوردها و عملکردهای مثبت و ایجابی پیمان شانگهای و تمایل کشورهای مؤثر منطقه برای عضویت در آن و پیشرفت ژئواستراتژیکی سازمان، قدرت های غربی را از شکل گیری یک سازمان مقتدر منطقه ای با موقعیت های ممتاز

ژئوپلیتیکی و منابع سرشار انسانی و اقتصادی نگران خواهد ساخت و موجبات موضع‌گیری صریح آن‌ها را به همراه خواهد داشت.

حضور و نفوذ بیشتر ایالات متحده در افغانستان و آسیای مرکزی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر منجر شد ساختارهایی مانند ناتو نیز در چاقوب طرح گسترش به شرق درصدد جذب کشورهای منطقه برآیند و طرح‌هایی را برای پذیرش این کشورها به اجرا درآورند. در این میان کشورهای چینی و به خصوص روسیه می‌کوشند از حضور فعال‌تر و گسترده‌تر ایالات متحده در منطقه جلوگیری به عمل آورند.

آنچه مسلم است این است که سازمان همکاری‌های شانگهای منافع استراتژیک آمریکا را در منطقه آسیای مرکزی در معرض خطر قرار داده است. آمریکایی‌ها برای مقابله با آن ابتدا از طریق راه مسالمت‌آمیز و پیشنهادات اقتصادی وارد عمل شده‌اند. تشویق روسیه به همکاری با آمریکا در مقابله مشترک با گروه‌های افراطی اسلام‌گرا و یا حمایت از پیوستن قزاقستان به سازمان همکاری‌های تجارت جهانی از این‌گونه اقدامات است. در اقدام دیگر آمریکایی‌ها تلاش کردند تا مستقیماً به داخل ساختار سازمان نفوذ کند و لذا پیشنهاد پذیرش آمریکا را به عنوان عضو ناظر مطرح ساختند که با مخالفت اعضای سازمان مواجه شد. آمریکا علی‌رغم تقاضای عضویت در سازمان همکاری‌های شانگهای، همچنین پیشنهاد کرده که در مانورهای نظامی مشترک اعضای سازمان همکاری‌های شانگهای شرکت کند که باز هم توسط اعضای این سازمان رد شده است (همان: ۲۹۶).

ایالات متحده به خطراتی که سازمان همکاری‌های شانگهای می‌تواند برای هژمونی این کشور به وجود آورد مطلع است. به عنوان مثال در صورتی که سازمان همکاری‌های شانگهای به گسترش حوزه نفوذ خود ادامه دهد و با پذیرفتن عضویت کشورهای ناظر ایران، هند و پاکستان دامنه خود را به کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه و خلیج فارس بکشد و در صورت جلب رضایت کشورهای این محدوده برای عضویت در این سازمان، دیگر جایگاهی برای ایالات متحده در منطقه نیست و آمریکا نه تنها حضور خود را در خطر می‌بیند بلکه نظارتش بر منابع انرژی منطقه از دست رفته می‌داند. حضور آمریکا در افغانستان و گسترش پیمان ناتو به شرق و مطرح شدن عضویت کشورهای آسیای مرکزی چه بسا در راستای جلوگیری از عضویت این کشورها در سازمان شانگهای باشد.

با توجه به این مقدمات می‌توان گفت ایالات متحده یکی از اهداف ژئوپلیتیک خود را در افغانستان اخلاص در گسترش و قدرت گرفتن این سازمان قرار داده است. ایالات متحده در حال حاضر تمامی تلاش خود را انجام می‌دهد تا در صورت امکان به این سازمان ورود کند و یا از هرچه قدرتمندتر شدن و بزرگ‌تر شدن این سازمان جلوگیری نماید. سازمانی که شواهد نشان می‌دهد در راستای مقابله با بیکه تازی‌ها و هژمونی‌گری ایالات متحده گام برمی‌دارد و هر روز نقش خود را پررنگ‌تر می‌نماید. حضور آمریکا در افغانستان، کشوری که در قلب اعضای دائم و ناظر این سازمان قرار دارد علاوه بر جلوگیری از پذیرش عضویت ایران برای حضور پاکستان و هند نیز مشکل به وجود می‌آورد و از کشیده شدن نفوذ این پیمان به حوزه خلیج فارس و خاورمیانه ممانعت به عمل می‌آورد و کشور افغانستان را نیز که می‌تواند در آینده از متقاضیان عضویت در این سازمان باشد در راستای اهداف خود به کار گیرد.

۶) کنترل هند و پاکستان دو قدرت نوپای اتمی:

همان‌طور که گفته شد کشورهای هند و پاکستان دو کشور متقاضی اصلی عضویت در پیمان شانگهای می‌باشند که در صورت پیوستن به سازمان مذکور، آن را به نهادی قدرتمند تبدیل می‌سازند. ایالات متحده تمامی تلاش خود را انجام می‌دهد تا دو کشور پاکستان و هند که از قدرت اتمی نیز برخوردار هستند در این پیمان عضویت نیابند. زیرا علی‌رغم اینکه عضویت این دو کشور، که در حال حاضر متحد آمریکا محسوب می‌شوند نه تنها از دست رفته می‌بیند بلکه آن‌ها را در جبهه دشمن تصور می‌نماید. هند و خصوصاً پاکستان کشورهایی هستند که قدرت هژمونی ایالات متحده را بر دنیا پذیرفته و در راستای تحقق و تثبیت این نظام این کشور را نیز مساعدت نموده‌اند. در نتیجه ایالات متحده تمامی تلاش خود را انجام می‌دهد تا با واگذاری امتیازات متعدد سیاسی و اقتصادی به دو کشور مذکور از اتحاد آن‌ها با رقبای اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیکی خود جلوگیری نماید.

علاوه بر آن هند در حال حاضر از پیشرفت‌های اقتصادی ویژه‌ای برخوردار گشته است و در حال مطرح شدن به عنوان یکی از قطب‌های مهم اقتصادی دنیاست که از قدرت اتمی نیز برخوردار است و می‌تواند همچون چین در آینده‌ای نه چندان دور به عنوان رقیبی جدی برای ایالات متحده مطرح گردد. در نتیجه آمریکا می‌کوشد با حضور در افغانستان از قدرت گرفتن این کشور جلوگیری به عمل آورد. به طور کلی می‌توان اقدامات ایالات متحده در مورد دو کشور هند و پاکستان را هموارسازی مسیر هژمون‌کشور یاد کرد.

۷) مبارزه با نفوذ و گسترش تفکر طالبانی به دیگر کشورهای اسلامی:

همان‌طور که گفته شد ایالات متحده پس از فروپاشی شوروی و کمونیسم، خود را گرفتار چالش جدیدی به نام تروریسم می‌دید. پژوهش‌هایی که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر توسط محققین ایالات متحده صورت گرفت، مهمترین مشکل آمریکا در قرن بیست و یک را تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و بنیادگرایی اسلامی دانسته‌اند که در صورت همکاری آن‌ها با یکدیگر این مشکل بسیار بزرگ‌تر و جدی‌تر خواهد شد (یوسفی مقدم، ۱۳۸۷: ۶۱).

حوادث یازدهم سپتامبر اوج مخالفت‌های بنیادگرایی اسلامی با اقدامات آمریکا بود. ایالات متحده پیوسته نگران به وجود آمدن بنلادن‌ها و طالبان‌ها در دیگر کشورهای جهان اسلام بوده است. شعله‌ور شدن تفکر طالبانی و گسترش آن به کشورهای اسلامی دیگر همچون کشورهای آسیای مرکزی، خلیج فارس و حتی کشورهای مسلمان آفریقایی؛ آمریکا را با چالشی جدی در هژمونی‌گری جهانی مواجه خواهد ساخت. به عنوان مثال؛ واکنش‌ها و مخالفت‌ها با دولت پاکستان در صورت همکاری با آمریکا برای حمله به مواضع طالبان که عمدتاً از سوی نیروهای مذهبی هوادار طالبان و علمای دینی و حتی افسران و فرماندهان نظامی صورت می‌گیرد. به دنبال آن تظاهرات اعتراض‌آمیز و تهدید به جهاد و اشغال پایگاه‌های نظامی به وسیله مردم در صورت استقرار نیروهای آمریکایی در آن‌ها، نقش تصاویر بن لادن بر دیوارها و فروش پیراهن‌هایی با تصاویر بنلادن و شعارهایی که بر دیوار برضد آمریکا نوشته شده بود (آقاجری، ۱۳۸۱: ۱۴۴-۱۴۶). جملگی حاکی از نفوذ و پذیرش تفکر طالبانی توسط مردم پاکستان بود. که در صورت رخنه کردن به دیگر کشورهای اسلامی می‌توانست نیرویی قوی در مقابل هژمونی‌گری ایالات متحده باشد.

علاوه بر این آمریکا بسیار نگران بود که در صورت قدرت گرفتن بیشتر طالبان، درصدد احیای پشتونستان بزرگ برآید و نه تنها با پایه‌گذاری کشوری جدید و بزرگ با جایگاهی استراتژیک در حوزه قدرت ایالات متحده، پایگاهی

جدی و مستقل برای مخالفت های خود با ایالات متحده ببیند، شکل گیری پشتونستان می توانست مشکلاتی بزرگ تر را برای پاکستان متحد ایالات متحده ایجاد نماید. پشتونستان چالش بزرگ سیاسی پاکستان و افغانستان می باشد اما در صورت جدی شدن می تواند مواضع ایالات متحده را نیز به خطر بیندازد.

در انتها بایستی گفت چون آمریکا بنیادگرایی اسلامی را در تقابل و مخالفت قدرت هژمونیک خود می داند و بدان به عنوان مانع و سدی بر سر راه، گسترش، تقویت و تعمیق قدرت هژمونیک خود می نگرد تمامی تلاش خود را انجام می دهد تا به اشکال مختلف از گسترش و قدرت گرفتن آن جلوگیری نماید. همان طور که در مورد طالبان و القاعده با اقدام نظامی در جهت حذف آن می کوشد در دیگر کشورهای اسلامی با اجرای طرح هایی از قبیل خاورمیانه بزرگ می کوشد از مشکلات آن برای قدرت هژمون خود جلوگیری به عمل آورد.

۸) کنترل و نظارت هرچه بیشتر بر آب های اقیانوس هند، تنگه هرمز و خلیج فارس:

اقیانوس هند و خلیج فارس از دیرباز تا امروز نقش بسیار حساسی در تأمین امنیت جهانی داشته است. با ورود گفتمان اقتصادی بر سیاست های جهانی خلیج فارس به خاطر دارا بودن ذخایر عظیم نفتی و متنوع، موقعیتی ویژه را در سیاست بین الملل و رقابت های جهانی بازی می کند.

وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در این منطقه و موقعیت تنگه هرمز به عنوان درب ورود و خروج آن به ویژه نقش آن در عبور و مرور مطمئن و مداوم نفت اهمیت استراتژیکی تنگه هرمز و خلیج فارس را بیش از پیش کرده است. ایالات متحده همیشه به اقیانوس هند و تنگه هرمز به عنوان شریان های انتقال دهنده خون صنعت مدرن نگریده و قصد داشته با کنترل این معابر امنیت انرژی خود را تأمین نماید.

آمریکا با حضورش در کشور افغانستان به واسطه مجاورت با اقیانوس هند و خلیج فارس به آمریکا این امکان را می دهد تا ضمن حضور فعال تر در آب های اقیانوس هند و خلیج فارس همچنان قدرت دریایی جهان را در دست داشته و با نظارت بیشتر بر منابع انرژی کشورهای منطقه همچنان تسلط خود را بر نبض اقتصادی جهان حفظ نموده و از حضور و نفوذ رقبای قدرتمندش؛ روسیه و چین که گاهاً به صورت پیمان شانگهای در حال قدرت گرفتن بیشتر هستند جلوگیری به عمل آورد. به طور کلی عملکرد آمریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس تابع تلاش این کشور برای حفظ موقعیت هژمونی خود در عرصه بین الملل است، زیرا با کنترل این منطقه علاوه بر تأمین منابع انرژی مطمئن، می تواند از پایگاه ها و مناطق تحت کنترل خود نیز حمایت نماید که همگی در راستای تثبیت قدرت هژمونی ایالات متحده می باشد.

جمع بندی و نتیجه گیری

فروپاشی شوروی در دهه های اولیه ۱۹۹۰، فرصتی بسیار بزرگ برای آمریکا بود تا با فراغ بال بیشتر سیاست خارجی خود را بر مبنای هژمونی گری طرح ریزی نماید. به دنبال یکه تازی و عملکرد ضعیف ایالات متحده در قبال کشورهای اسلامی موجی از نارضایتی ها کشورهای اسلامی را فرا گرفت که نتیجه آن به وجود آمدن گروهک هایی تروریستی چون القاعده بود. بزرگترین مخالفت سازمان القاعده به عملکرد ایالات متحده در حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر صورت گرفت. این حادثه را می توان سهمگین ترین اعتراض به سیاست های هژمونی گرایانه ایالات متحده دانست.

ایالات متحده گروهک القاعده و طالبان را که در افغانستان پناه داشتند به عنوان مسئولان حوادث مورد تهاجم خود قرار داد. در این پژوهش به این سوال که آیا ایالات متحده در تهاجم خود به افغانستان اهدافی ورای مبارزه با تروریسم را نیز مد نظر داشته است اینگونه پاسخ داده شده است؛ ایالات متحده در تهاجم به افغانستان و شعار مبارزه با تروریسم کوشید تا کلیه نهادها و هنجارهایی که هژمونی این کشور را به چالش می کشند از سر راه برداشته یا با خود همراه سازد و زمینه های نهادینه سازی و تثبیت هژمونی گری خود را فراهم می سازد.

در انتهای این پژوهش بایستی گفت ایالات متحده کوشید حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر و شعار مبارزه با تروریسم را دستاویز و وسیله ای برای تثبیت هژمونی کشورش بر جامعه جهانی قرار دهد و به دنبال آن کشور افغانستان و عراق را مورد تهاجم نظامی قرارداد، اما آیا ایالات متحده در نتیجه این تفکر توانست هژمونی خود را بر جامعه جهانی تثبیت نماید یا خیر موضوعی است که خود پژوهشی جداگانه می طلبد؛ کما اینکه بسیاری از سیاستمداران و ژئوپولیسین ها معتقدند ایالات متحده نه تنها نتوانست در شعار مبارزه با تروریسم موفق گردد بلکه در این منجلاب نیز گرفتار آمده است و جهان در حال پیش رفتن به سوی یک نظام چند قطبی می باشد.

منابع

آقاجری، محمد جواد (۱۳۸۱). حادثه یازدهم سپتامبر و تأثیر آن بر سیاست دولت پاکستان در قبال گروه های اسلامی. اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره ۱۷۷-۱۷۸. خرداد و تیر.

اتوتایل، ژرئوید[... و دیگران] (۱۳۸۰). اندیشه های ژئوپلیتیک در قرن بیستم. ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

اخوان کاظمی (۱۳۸۶). سازمان همکاری شانگهای (اهمیت ژئواستراتژیک روز افزون در تقابل با یک جانبه گرایی). چهاردهمین همایش بین المللی آسیای مرکز و قفقاز؛ سازمان همکاری شانگهای: فرصت های پیش رو. به کوشش منوچهر مرادی- پروین معظمی گودرزی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

اسدی، بیژن (۱۳۸۱). حادثه ی ۱۱ سپتامبر و آثار آن بر موقعیت سیاسی خلیج فارس. فصلنامه مطالعات منطقه ای. سال ۹، پاییز. اطاعت، جواد، جهانیان، شهاب (۱۳۸۷). دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق. ماهنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی. سال بیست و دوم، شماره ۷-۸، فروردین و اردیبهشت.

افضلی، رسول (۱۳۸۵). پیامدهای ژئوپلیتیکی ۱۱ سپتامبر در خاورمیانه. پژوهش های جغرافیایی. شماره ۵۷، پاییز. امینیان، بهادر (۱۳۸۴). پایایی و گسترش ناتو: نقش هژمونی آمریکا. فصلنامه ژئوپلیتیک. سال اول، شماره ۲، زمستان.

امینیان، بهادر (۱۳۸۱). پی افکندن نظام نوین جهانی: تبیین رفتار آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر. مجله سیاست خارجی. سال ۱۶، پاییز. بلیس جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی. نظریه ها، ساختارها و فرایندها). ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران. تمنا، فرامرز (۱۳۸۵). استراتژی ایالات متحده در مبارزه با تروریسم؛ مورد پژوهش: افغانستان بعد یازده سپتامبر). پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی.

حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵). اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک. مشهد: انتشارات پاپلی، چاپ اول. دوئرتی، جیمز؛ فالترگراف، رابرت (۱۳۷۶). نظریه های متعارض در روابط بین الملل. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. جلد اول، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.

راست بین، علی (۱۳۸۴). سیاست آمریکا در خاورمیانه. ترجمه مریم کوثری. اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره ۲۱۹-۲۲۰، آذر و دی.

زارعی، کمال (۱۳۸۶). سازمان همکاری شانگهای و دورنمای همگرایی منطقه ای. چهاردهمین همایش بین المللی آسیای مرکز و قفقاز؛ سازمان همکاری شانگهای: فرصت های پیش رو. به کوشش منوچهر مرادی- پروین معظمی گودرزی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

زاهدی انارکی، مجتبی (۱۳۸۶). سازمان همکاری شانگهای از تئوری تا عمل. چهاردهمین همایش بین المللی آسیای مرکز و قفقاز؛ سازمان همکاری شانگهای: فرصت های پیش رو. به کوشش منوچهر مرادی- پروین معظمی گودرزی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

صالح، حسن (۱۳۸۶). اهداف، ساختار و تشکیلات سازمان همکاری شانگهای. چهاردهمین همایش بین المللی آسیای مرکز و قفقاز؛ سازمان همکاری شانگهای: فرصت های پیش رو. به کوشش منوچهر مرادی- پروین معظمی گودرزی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

عزتی، عزت الله (۱۳۸۰). ژئوپلیتیک. تهران: سمت.

قدری سعید، محمد و عبدالمنعم سعید (۱۳۸۵). افکار و اسرار ۱۱ سپتامبر. ترجمه اسماعیل اقبال. تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.

قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵). ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی- امنیتی ما. فصلنامه مطالعات راهبردی. سال ۹، شماره ۱۴، زمستان. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵). هژمونی در سیاست بین الملل؛ چاقوب مفهومی. تجربه تاریخی و آینده آن. پژوهش علوم سیاسی. شماره سوم، پاییز و زمستان.

کرونین، روبرت (۱۳۸۴). چین و روسیه در حال سعود. روندهای اخیر در همکاری منطقه ای آسیای مرکزی و ژئوپلیتیک انرژی. مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین المللی آسیای مرکزی و قفقاز، آینده نگری به سامانه های انرژی. به کوشش سید رسول موسوی، قاسم ملکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، پاییز.

کمپ، جفری؛ هارکاو، رابرت (۱۳۸۳). جغرافیای استراتژیک خاورمیانه. ج ۱. ترجمه سید مهدی حسینی متین. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۶). سیاست خارجی آمریکا پس از یازدهم سپتامبر. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

لورو، پاسکال؛ توال، فرانسو (۱۳۸۱). کلیدهای ژئوپلیتیک. ترجمه: حسن صدوق. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). جایگاه ایران در بازار انرژی آسیای مرکزی. دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی. سال اول شماره ۱، زمستان و بهار. مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. تهران: سمت.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه های روابط بین الملل. تهران: سمت.

مویر، ریچارد (۱۳۷۹). درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی. ترجمه دره میر حیدر با همکاری سید یحیی (رحیم) صفوی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

واعظی، محمود (۱۳۸۷). ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و بحران ها و بازیگران. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

یزدان فام، محمود (۱۳۸۵). دیدگاه های متعارض در مورد نقش آمریکا در جهان. فصلنامه مطالعات راهبردی. سال ۹، شماره ۳، پاییز.

یوسفی مقدم، رضا (۱۳۸۷). بنیادگرایی اسلامی و جایگاه آن در گفتمان غرب پس از حادثه ۱۱ سپتامبر. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، خرداد.

Rodrigue, Jean-Paul (2004). **Straits, Passages and Chokepoints: A Maritime Geostrategy of Petroleum Distribution.** Les Cahiers de Geographie du Quebec, special issue on maritime strategic passages second version (Revised July).

Taylor, P.J & Flint, Colin (2000). **Political Geography.** London.

Thomas Volgy ...et al (1999). "Where is the New World Order" **Journal of International Relations and Development**, Vo 1.2 No.3.

William F. Shughrat (2002). **September 11, 2001**, The University Of Mississipi.